

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاحظه فرمودید که برخی از آن روایاتی که برای صحت فضولی بود، شامل این بیع فضولی لنفسه هم می‌شود، اما عرض کردیم که در اینجا اشکالاتی در کلمات وجود دارد، که باید این اشکالات پاسخ داده شود، که اشکال اول را دیروز عرض کرده و جواب دادیم.

اشکال دوم مرحوم شیخ(ره) بر بیع فضولی لنفسه

اشکال دومی که مرحوم شیخ(ره) در مکاسب بیان کرده، این است که بیع فضولی لنفسه از مصادیق معامله مسبوق بالمنع است، چون می‌گوییم بیع فضولی لنفسه، مثل بیع غاصب، در جایی است که غاصب مال کسی را غصب کند و بخواهد بفروشد، که پیدا است که مالکش رضایت ندارد.

بنابراین اگر گفتیم که: سبق المنع در معامله فضولی مضر نیست، این بیع فضولی لنفسه هم صحیح است، اما اگر گفتیم که: سبق المنع مضر است، این هم باطل است.

نقد و بررسی این اشکال

جواب این هم روشن است، جواب این است که اولاً بیع به فضولی لنفسه منحصر به بیع غاصب نیست، بلکه بیع غاصب یکی از مصادیق بیع فضولی لنفسه است و بیع فضولی لنفسه اعم از بیع غاصب است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) دیروز عرض کردیم که در جایی که کسی چهل مرکب دارد، فکر می‌کند مالی مال خودش است و آن را می‌فروشد، در اینجا غصب نیست، اما فضولی است.

بنابراین این بیع فضولی لنفسه منحصر به غاصب نیست، که بگوییم: این مسئله سبق المنع در آن مطرح است.

ثانیاً: درست است که در بیع غاصب، ارتکازاً یک منعی وجود دارد، یعنی مالک نمی‌خواهد که غاصب در مالش تصرف کند و مالش را بفروشد و اگر بخواهد معامله را انجام دهد، ارتکازاً و واقعاً یک منعی وجود دارد، اما این منع مربوط به این است که غاصب بخواهد این مال را برای خودش بفروشد و معامله هم برای خودش واقع شود، اما اگر بعداً به او بگوییم که: اگر اجازه می‌دهی، این معامله برای خودت واقع می‌شود، در اینجا دیگر این منع اثری ندارد.

این هم جواب دوم که خلاصه‌اش همین است که اثر این سبق المنع این است که این بیع برای غاصب واقع نمی‌شود.

جواب سوم این است که اصلاً کبرا غلط است، یعنی در قسم دوم گفتیم که: «هذا المنع لا يكون بمنزلة الرد بعد المعاملة»، قبلاً گفتیم که: در قسم دوم این سبق المنع اثری ندارد و موجب بطلان معامله نمی‌شود و گفتیم که: بیع فضولی، چه مع سبق المنع، چه مع عدم السبق المنع، مشمول عمومات و ادله فقه هم هست. بنابراین این اشکال دوم هم اشکال مهمی نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) قبلاً اثبات کردیم که از آن عمومات تنها چیزی که خارج است، این است که بعد از معامله اگر مالک رد کرد، دیگر در اینجا اجماع داریم که اجازه بعد از رد به رد نمی‌خورد و این از عمومات خارج است، ولی این اجماع مربوط به اجازه بعد از رد، بعد از معامله است، اما اگر قبل از معامله مالک منع کرده، ما هم به تبع مرحوم شیخ (ره) و مشهور اثبات کردیم که این منع قبل از معامله به منزله رد بعد از معامله نیست.

تنها کسی که می‌گفت: این منع قبل از معامله به منزله رد بعد از معامله هست، مرحوم ایروانی (ره) بود.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) فرض این است، یعنی خصوصیت غصب این مقدار را دلالت دارد، که اگر غاصب برای خودش بخواهد کاری کند، این مالک راضی نیست، اما اگر به مالک بگویند: اگر خودت بعداً اجازه دهی، این معامله برای خودت واقع می‌شود و این دیگر ربطی به غاصب ندارد.

ادله غصب هم شاملش نمی‌شود، بلکه غصب کرده، کار حرامی هم انجام داده، ولی دیگر آن بغض و نهی و کراهت باطنی مالک شاملش نمی‌شود، بلکه کراهت باطنی مالک این مقدار است که غاصب بخواهد برای خودش انجام دهد.

این دو اشکال که دیروز و امروز گفتیم و جوابهایش را هم ملاحظه فرمودید، که این دو اشکال مهم نبود و خیلی هم اهمیت ندارد، آنچه که اهمیت دارد، اشکال سوم است.

اشکال سوم مرحوم شیخ (ره) بر بیع فضولی لنفسه

اشکال سوم این است که چنانچه فضولی برای خودش غصب کند، دیگر قصد معاوضه حقیقیه را ندارد و معامله‌ای که در آن قصد معاوضه حقیقیه نباشد، باطل است، در بیع باید قصد معاوضه حقیقیه در کار باشد.

معاوضه حقیقیه این است که مبیع داخل ملک کسی شود، که ثمن از ملک او خارج شده است، از ملک هر کسی که ثمن خارج می‌شود، مبیع هم باید داخل در ملک او بشود.

اما در این بیع فضولی لنفسه فرض این است که ثمن در ملک غاصب داخل می‌شود، در حالی که مبیع از ملک مالک خارج شده است و این معاوضه حقیقیه نیست، معاوضه حقیقیه این است که مبیع داخل در ملک کسی شود، که ثمن از ملک او خارج شده و ثمن داخل در ملک کسی شود، که مبیع از ملک او خارج شده و اینها عوض هم هستند.

آن وقت مستشکل در اینجا می‌گوید: اصلاً اسم این معاوضه نیست، بلکه اسمش ادخال المبیع بعقد الثمن لنفسه است، یعنی این مبیع را داده و پول را برای خودش گرفته، اما این عنوان بیع و معاوضه را ندارد.

برای این که اشکال سوم روشن‌تر شود، مرحوم محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه الشریف) (حاشیه مکاسب، جلد دوم، صفحه 114) مسئله قصد معاوضه حقیقیه را مقداری توضیح داده است که این که قصد کند معاوضه حقیقیه را یعنی چه؟

شما ببینید امروزه بعضی از فقهاء فتوا می‌دهند که پول را می‌شود در مقابل پول فروخت، مثلاً بگوییم: این هزار تومان را در مقابل این هزار و دویست تومان به شما فروختم، فرض کنید یک داعی هم دارد، که پول نو را در مقابل پول کهنه می‌فروشد، اما کسانی که می‌گویند: معامله پول و بیع پول صحیح است، آن را قید زده می‌گویند: به شرطی که قصد معاوضه حقیقیه را داشته باشد و در واقع یک چیز صوری نباشد، که بخواهد ربا بگیرد و برای ربا بیاید این کار را انجام دهد.

سه تفسیر برای قصد معاوضه حقیقیه

مرحوم اصفهانی(ره) فرموده: در کلمات فقهاء برای قصد معاوضه حقیقیه سه تفسیر وجود دارد؛

تفسیر اول: تفسیر صاحب مقابیس

تفسیر اول، تفسیر صاحب مقابیس است، که فرموده: قصد معاوضه حقیقیه همین اندازه است که این آدم استعمال لفظ را در معنای خودش قصد کند، «القصد الي اللفظ مع الالتفات إلي المعنا»، یعنی وقتی می‌گوید: «بعث»، به معنای آن هم توجه دارد، که مرحوم صاحب مقابیس(ره) این را در باب عقد، به عنوان یکی از شرائط عقود مطرح کرده است.

آن وقت بنا بر این مبنا، اولاً قصد معاوضه حقیقیه «یجامع مع العلم بفساد العقد»، کسی هم که می‌داند که عقدش فاسد هست، اما مع ذلک قصد معاوضه حقیقیه دارد، چون قصد معاوضه حقیقیه را معنا کردیم که یعنی «قصد استعمال اللفظ بالمعنا».

ثانیاً «یتعلق بغير المقدور»، که می‌تواند چیزی را که مقدورش نیست بفروشد، چون قصد معاوضه واقع شده است.

ثالثاً یک اشکالی که در مسئله معاوضه حقیقیه وجود دارد این است که موجد قبل از این که قابل بیاید، قبلت را بگوید، چطور می‌تواند قصد معاوضه حقیقیه را کند؟ چون او هنوز قبلت را نگفته است، که فرموده: «و انّ هذا المعنا»، این هم ثمره سومش است، که قصد به این معنا «هو المقول منه في مقام الايجاب قبل القبوله و قبل القبض».

رابعاً ثمره در بیع فضولی دارد.

خامساً بیع مُکرَه هم صحیح است، چون مکره هم قصد معاوضه حقیقیه را دارد، منتهی این قصد را از روی اکراه پیدا کرده است، فرموده: در تمام اینها قصد معاوضه حقیقیه وجود دارد، لذا در مکره اگر بعداً رضایت دارد، معامله‌اش صحیح است، در فضولی رضایت داد، معامله‌اش درست است.

در اینجا اگر قابل «قبلت» را گفت، معامله درست است، آن «یتعلق بغير المقدور» هم اگر بعداً مقدور شد، درست است در تمام اینها معامله صحیح می‌شود.

حالا آن آدرسی را که دادم، آقایان مراجعه بفرمایید برای روز شنبه ان شاء الله.

فردا شهادت امام جواد(علیه السلام) نهمین امام شیعیان هست، چند کلمه‌ای را، ولو این که قطعاً نمی‌شود هیچ بعدی از ابعاد هیچ امامی را، موفق به درکش بشویم و موفق به اداء آن بعد بشویم، اما از جهت حقوقی که بر ما دارند، چند جمله‌ای را عرض می‌کنم.

اولاً بعد از این که امام جواد(علیه السلام) به دنیا آمدند، حضرت رضا(علیه السلام) فرمودند: «هذا المولود الذي لم يولد مولوداً اعظم بركةً علي شيعتنا منه»، این مولود، مولودی است که بیشترین برکات را برای شیعه دارد، با این که عمر حضرت کوتاه بود، در سن هفت سالگی به امامت رسید و در سن 25 سالگی هم شهید شد، اما بنا بر آنچه که امام هشتم(علیه السلام) فرموده: ایشان اعظم برکۀ بوده است.

حال وجه این که امام جواد(علیه السلام) اعظم برکۀ بوده چیست؟ و چرا امام هشتم(علیه السلام) آن تعبیر را به کار برده است؟ شاید بشود گفت که: یکی از وجوهش این است که امام جواد(علیه السلام) حوادث سن داشت، سنشان خیلی سن کمی بود، که علماء و مردم استغراب می‌کردند و گاهی اوقات تشکیک‌ها، تردیدها مطرح می‌شد.

جلسات تشکیل می‌دادند، بزرگان را دعوت می‌کردند، فقهاء و علماء سائر مذاهب و صاحبان علوم مختلف را مأمون دعوت می‌کرد و در آن جلسات امام جواد(علیه السلام) تصوف پیدا می‌کرد، به طوری که برای هیچ کس تردیدی باقی نمی‌ماند، حتی در تاریخ حیات امام جواد(علیه السلام) هم بسیاری از علماء و فقهاء به مذهب امامیه گرایش پیدا کردند، که شاید یکی از وجوه برکت امام جواد(علیه السلام) بر شیعه همین باشد.

البته وجوه دیگری هم قاعداً می‌شود پیدا کرد، که باید تتبع بیشتری شود.

وقتی نگاه می‌کنیم، صاحبان مذاهب و علوم مختلف، علمای مذاهب مختلف از حنفی، مالکی، شافعی، همه اذعان به عظمت امام جواد(علیه السلام) داشتند.

بعضی از قضایا هم هست که آقایان هم شنیدید، که محمد بن حسن بن عمار نقل می‌کند و می‌گوید: امام جواد(علیه السلام) داخل مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله) شد، عموی حضرت، علی بن جعفر از جا برخاست، یعنی تا حضرت با آن سن کمش وارد شد، علی بن جعفر که پیرمردی بود، دارای موی سپید بود، «وثب» یعنی با سرعت برخاست، از جای خودش جهید، «فَقَبِلَ يديه»، دست امام جواد(علیه السلام) را بوسید و امام جواد(علیه السلام) هم به او فرمودند: «يا عم اجلس، رحمك الله»، احترام کردند، بزرگتر از خودشان بودند و فرمودند: بنشینید.

باز علی بن جعفر عرض کردند: «فَقَالَ يَا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَأَنْتَ قَائِمٌ»، من چطور به خودم اجازه بدهم که بنشینم، در حالی که شما که امام من هستی، ایستاده‌ای.

خوب علی بن جعفر برای خودش کسی بود، اصحابی داشت، اصحابش توبیخش کردند «يُؤَيِّخُونَهُ وَيَقُولُونَ أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَأَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ»، تو عموی پدرش هستی و این کار را انجام می‌دهی.

علي بن جعفر عرض کرد که «فَقَالَ اسْكُتُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»، بعد اشاره کرد به لحيه خودش، دستش را برد روي لحيه خودش و فرمود: «لَمْ يُوهِّلْ هَذِهِ الشَّيْبَةَ وَ أَهْلَ هَذَا الْفَتَى»، خداوند تبارک و تعالي اين ريش سفيد من را اهل براي امامت ندانست و اين جوان را اهل دانست.

«وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أَنْكُرُ فَضْلُهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ»، مي گوييد که: من فضل او را انکار کنم؟ از آنچه که مي گوييد، به خدا پناه مي برم. بعضي ها هم اين تعبير را بکار بردند که «بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ»، اين خيلي تعبير عجيبی است، که علي بن جعفر، برادر امام هشتم (عليه السلام) عموي امام جواد (عليه السلام)، با اين همه فاصله سني، چون امام جواد (عليه السلام) هم خدا در سال هاي آخر حضرت رضا (عليه السلام) به او روزي کردند و قبل از ولادت هم، امام رضا (عليه السلام) ولادت امام جواد (عليه السلام) را بشارت داده بود. خوب فاصله سني اش زياد بود، اما مع ذلک علي بن جعفر گفت: «بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ».

گاهي اوقات آدم در بعضي از کلمات بعضي از اين روشنفکرها و اينهايي که از حقيقت امامت دورند، اين حرف مطرح مي شود که امروزه در زمان ما در مورد امامت یک مقدار دارد مبالغه مي شود، براي اين که اين مقامات و مراتبي که شما براي امام (عليه السلام) قائلید، مثل عصمت و علم به ما کان و بما يكون و بما هو کائن، اصحاب ائمه اين اعتقادات را نداشتند.

خب مي گوييم: علي بن جعفر اصلاً از اصحاب امام جواد (عليه السلام) هم نبوده، عموي ايشان است و اين همه هم فاصله سني دارد، اما اين تعبير را درباره امام جواد (عليه السلام) کرده و مي گويد: انا له عبدٌ، خودش هم فرزند امام (عليه السلام) است، یک آدم معمولي از یک خانواده معمولي که نبوده، خودش هم فرزند امام (عليه السلام) بوده، اما مع ذلک مي فرمايد: انا له عبد.

اينها بايد ما را متوجه کند، که حقيقت امامت، حقيقي است که عقول و اوهام ما به اين زودي، نه هيچ وقت نمي شود به حقيقتش برسيم.

باز اين تعبير هست که بعد از شهادت امام هشتم (عليه السلام) در روايتي (مستدرک عوالم العلوم، ج 23، ص 159) دارد که امام جواد (عليه السلام) را به مسجد پيامبر آوردند، «وَ هُوَ طِفْلٌ وَ جَاءَ إِلَى الْمَنْبَرِ وَ رَفِيَ مِنْهُ دَرَجَةٌ ثُمَّ نَطَقَ»، حضرت یک پله آمد، روي منبر نشست، در حالي که طفلي بود سپس فرمودند: «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا أَنَا الْجَوَادُ أَنَا الْعَالِمُ بِأَنْسَابِ النَّاسِ فِي الْأَصْلَابِ»، اول حضرت خودش را معرفي کرد، که من جوادم، من به انساب مردم در اصلايشان عالم هستم.

«أَنَا أَعْلَمُ بِسَرَائِرِكُمْ وَ ظَوَاهِرِكُمْ»، باطن و ظاهري شما را مي دانم. «وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ»، که به کجا مي خواهيد منتهي شويد؟ يعني عاقبت همه شما را هم مي دانم، زمان اجل هر کسي را مي دانم، «عِلْمٌ مَنَحَنَا بِهِ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ»، و اين علمي است که خدا به ما داده است.

بعد مي فرمايد: اگر اهل باطل تظاهر به باطل نمي کردند و راه باطل را دنبال نمي کردند و اگر اين دولت گمراه و اهل ضلال نبود، يعني اگر همه اهل حق بودند، اگر اين ترديد هاي شکاکان نبود، «لَقُلْتُ قَوْلًا تَعَجَّبَ مِنْهُ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ»، یک چيزي مي گفتم، که اولين و آخرين تعجب کنند.

بعد دست مبارکش را روي دهانش گذاشت، «وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اصْمُتْ كَمَا صَمَتَ آبَاؤُكَ مِنْ قَبْلُ»، همان طوري که آباء تو قبلاً ساکت شدند و همه حقائق را نگفتند.

ما الحمد لله امروز چقدر به اين کلمات ائمه طاهره (عليهم السلام) متنعم هستيم، اصلاً امروز جامعيت دين را بدون کلمات ائمه نمي شود تصور کرد، در کنار قرآن بايد کلمات ائمه طاهرين (عليهم السلام) را کاملاً و با دقت مورد بررسي قرار دهيم.

بدون این کلمات اصلاً نمی شود دین را فهمید و نمی شود ادعای جامعیت دین را کرد و نمی شود بگوییم که: دین را می خواهیم در جامعه بشری پیاده کنیم.

این علمای الازهر که بعضی در قم دیدار ما آمدند، به آنها گفتم که: امروز حل مشکلات تکفیری در دنیا فقط با توجه به مکتب اهل بیت امکان دارد، هیچ راه دیگری وجود ندارد و اینها هم قبول داشتند. خودشان به حسب ظاهر می گفتند: درست است و همین طور است. گفتند که: اگر یک محوری بود، که حول آن محور جمع شویم، محوری که ملاک برای کفر و عدم کفر را دقیق برای ما بیان کند، که به آنها گفتم: شما امروز چه بلایی به سر فقه خودتان آوردید، از فقه سلفتان فاصله گرفتید، در فقه سلفتان لااقل یک فاصله ای برای کفر وجود دارد، اما امروز به جایی رسیدید که از این تیمیه به بعد یک زیارت قبر را می گوید: کفر است یک کذا را می گوید: کفر است، از خود فقهای سلفتان فاصله گرفتید.

بالاخره ما برای این که بفهمیم کفر چیست؟ و مقابل کفر چیست؟ یک محور می خواهیم و آن محور هم، تنها قرآن و مکتب اهل بیت است و غیر از این چیز دیگری نیست و تا این ضابطه حل نشود، مسئله تکفیری ها حل نمی شود.

حال با توجه به این روایت معلوم می شود ائمه خیلی از مطالب را برای ما نفرموده اند، برای این که یا حامل آن اصلاً نبوده و یا در آن زمان افرادی که بتوانند این حقائق و دُرر را از لسان اینها استفاده کنند خیلی محدود بوده، ولی همین محدود می تواند حلال بسیاری از مشکلات ما باشد.

حال آخر این روایت را به مناسبت خودمان بخوانم، روایت این است که بعد از شهادت امام هشتم (علیه السلام) مردم شیعه در بغداد و شهرهای دیگر مردد بودند و می گفتند: امام هشتم (علیه السلام) پسر کوچکی دارد و او که نمی تواند امام باشد.

آنوقت فقهای آن زمان و وجه های شیعه سؤالهایی را آماده کردند، که در موسم حج خدمت امام جواد (علیه السلام) برسیم و ببینیم که می تواند این سؤالها را جواب دهد یا نه؟ وقتی آمدند مدینه، به منزل امام صادق (علیه السلام) رفتند، در منزل عبدالله بن موسی بن جعفر در صدر منزل تشریف داشتند و مردم هم از او سؤال می کردند، عبدالله بن موسی بن جعفر هم جوابهایی می داد، که جز این که حیرت و تعجب مردم را بیشتر می کرد، چیز دیگری نبود.

خیلی از این جوابهایی که یکی سؤالی می کند و ما می دهیم، که چند سؤال هم برایش اضافه می کنیم.

بعد موفق خادم را دیدند و امام جواد (علیه السلام) هم تشریف آوردند، هر سؤالی می کردند، بلافاصله جواب واضح، روشن و مستدل را حضرت می فرمود، اینها شکفته و خوشحال می شدند و دعا برای حضرت می کردند، اما بعد به حضرت عرض کردند که عموی شما عبدالله بن موسی بن جعفر هر سؤالی که کردیم، بکس و کیس جواب می داد، یعنی اگر چنین است و اگر چنان است.

«فقال لا اله الا الله يا عم»، ظاهراً این را که گفتند، عبدالله بن جعفر هم در آنجا حضور داشته، «انه عظیم عند الله عن تجب و غذا بین یدیه»، از جاهائی که بسیار بسیار برای انسان سخت است، این قیامت انسان در برابر خدا قرار گیرد، که یکی از سؤالهایی که خدا در روز قیامت می کند این است که چرا فتوای به غیر علم دادی؟ خیلی سؤال عجیبی است. هرکسی از ما سؤالی می پرسد، یک چیزی می گوییم، اصلاً فکر قیامتش را هم نمی کنیم، که یک روزی برای همین جواب باید بایستیم و از ما سؤال می شود.

حضرت می فرماید: یکی از مواقف عظیم و سخت روز قیامت برای انسان همین است، یعنی شاید پاسخ به گناهان و اینها به نظر

می‌آید آسان‌تر از این باشد.

خوب چیزی از ما پرسیدند، اگر بلد نبودیم بگوییم: بلد نیستیم، چه اشکالی دارد؟ مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) با این همه زحمات علمی و فقهی که کشیده بود، یعنی واقعا یکی از پرکارترین شخصیت‌های فقهی دوران معاصر ایشان که اصلا انسان وقتی نوشته‌های خطی ایشان را می‌بیند، می‌گوید یک عمر معمولی اصلا می‌شود اینها را خواند؟ وقتی که ایشان به مرجعیت رسیدند، با اینکه ایشان حاشیه عروه داشت، اما رساله ایشان تا مدت‌ها ناقص بود، مباحثی مثل مباحث ارث و اینها را که در عروه نبود، ایشان استنباط نکرده بود و رساله‌شان مدتها ناقص بود، تا بعدا اینها را ملاحظه کردند و نظرشان را دادند.

خب باید هم این طور باشد، برای این که هر فتوایی را دیگر نمی‌توانم روز قیامت بگویم: من این فتوا را دادم، چون مشهور این فتوا را داده، مشهور باید خودشان جوابشان را بدهند، یا بگوییم: من این فتوا را دادم، چون اعلم این فتوا را دارد می‌دهد، نمی‌شود این حرفها را زد. اینها در روز قیامت جواب نمی‌شود. باید بگوییم به چه دلیل آدم این فتوا را دادم؟ به کدام آیه، به کدام روایت، به کدام دلیل چنین فتوایی را دادم، لذا این یک مسئله مهمی است.

می‌فرماید: «فیقول لک لم تفتی عبادي بما لم تعلمک و فی الامّة من اعلم منك»، در حالی که در امت کسی بود اعلم‌تر از تو بود، حال گاهی می‌بیند کسی نیست که جواب دهد، من اجالتاً جواب را می‌دهم، که باز در روایات دیگر این است که آن هم باز جایز نیست.

اما عمده این است که بین عبدالله بن موسی بن جعفر با علی بن جعفر که قضیه‌شان را نقل کردیم، چقدر فاصله و تفاوت است، او امامت امام جواد (علیه السلام) را پذیرفته بود و می‌فرمود: انا له عبد. اما این عمو نپذیرفته بود، یا حال تا آن زمانی که این بحث می‌شده، نپذیرفته بود.

ولی با وجود این که انسان بداند علمی وجود دارد، البته این اعلم در این روایت، آن اعلم اجتهادی و فقهی که می‌گوییم نیست، این اعلم در روایت، یعنی این که تو جاهلی من عالم هستم، که حضرت به این تعبیر آورده است. لذا ما در بحث تقلید اعلم، بسیاری از ادله‌ای که آقایان آوردند، در همه ادله‌شان خدشه کردیم و این روایت هم نمی‌تواند دلیل باشد برای این که تقلید اعلم لازم است، بلکه این اعلم در اینجا، مراد اعلم در مقابل جاهل است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين